



The discourse of the Islamic revolution and the project of spiritual power

Hasanitabar Mohamad¹

Abstract

The alienation of power from spirituality in the liberal-democratic discourse has turned politics into an arena of hegemony with claims of morality. In the discourse of the Islamic Revolution, spirituality is the flow and movement in the path of Talah (love of God prior to knowing God and melting into his divinity). The Islamic Revolution claims that if Islamic spirituality, as one of the sources of power, is brought from a purely personal and internal matter to the sphere of society and politics in such a way that the individual, society and state are described as spiritual, then spiritual power will be produced. to be This means that the individual, the society and even the government with all its structures and agents can become like God. The problem of this research is that what claims and innovations does the discourse of the Islamic Revolution have in the category of power compared to the soft power of Liral-democracy? The result is that spiritual power is born from the discourse of the Islamic revolution, which, considering its nature, sources, types and applications, has such a capacity that it can overtake the discourse of soft power and become the dominant discourse in the course of the current historical curve. become Especially in the present era, when spirituality is seen not only in the East, but also in the most non-religious parts of the Western society.

Keywords: Discourse of the Islamic Revolution, Imam Khomeini, Imam Khamenei, spiritual power.

1. Faculty Member, Faculty of Social and Cultural Sciences, Imam Hossein Comprehensive University, Tehran, Iran. m.hasanitabar@chmail.ir.



گفتمان انقلاب اسلامی و طرح قدرت معنوی

محمدحسینی تبار^۱



سال نهم
زمستان ۱۴۰۲
صص: ۹۹-۱۲۰

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۱۰/۱۰
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۲/۱۲/۱۲



چکیده

بیگانگی قدرت از معنویت در گفتمان لیبرال - دموکراسی، سیاست را به عرصه تنازع در سلطه-طلبی آن هم با ادعای اخلاق‌مداری مبدل ساخته است. در بحث از قدرت به‌عنوان مهم‌ترین مقوله علم سیاست نیز، امروزه قدرت نرم در ساحت نظر و عمل تفوق یافته است. در گفتمان انقلاب اسلامی، معنویت جریان و حرکت در مسیر تاله (خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب‌شدن در الوهیت او) است. انقلاب اسلامی مدّعی است اگر معنویت اسلامی به‌عنوان یکی از منابع قدرت، از امری صرفاً فردی و درونی، به ساحت اجتماع و سیاست نیز وارد شود به‌گونه‌ای که فرد، جامعه و دولت به وصف معنوی درآیند، قدرت معنوی تولید می‌شود. بدین معنا که فرد، جامعه و حتی دولت با تمام ساختار و کارگزارانش می‌توانند خداگونه شوند که در صورت حصول چنین توفیقی، دیگر نه‌تنها قدرت فسادآور نخواهد بود؛ بلکه موجب تعالی و سعادت صاحبان قدرت در وهله اول و به‌تبع افراد جامعه خواهد شد. مسئله این پژوهش آن است که گفتمان انقلاب اسلامی در مقوله قدرت چه ادعا و ابداعی در مقابل قدرت نرم لیبرال - دموکراسی دارد؟ نتیجه حاصله آن است که قدرت معنوی مولود گفتمان انقلاب اسلامی است که باتوجه به ماهیت، منابع، گونه‌ها و کاربردهایش دارای چنان ظرفیتی است که می‌تواند در مسیر پیچ تاریخی کنونی، از گفتمان قدرت نرم سبقت گرفته و خود به گفتمان غالب بدل شود؛ به‌ویژه در دوران کنونی که نه فقط در شرق حتی در غیردینی‌ترین بخش‌های جامعه غربی نیز معنویت‌خواهی دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی(ره)، امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، گفتمان انقلاب اسلامی، قدرت معنوی.

m.hasanitabar@chmail.ir

۱. استادیار دانشگاه جامع امام حسین علیه‌السلام، تهران، ایران.

نویسندگان

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)



این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه

اسلام از پیروانش معنوی بودن در همه ابعاد زندگی را انتظار دارد. معنویت فقط یک امر شخصی، فردی و درونی نیست. براین اساس در اسلام قدرت و سیاست هم باید معنوی باشد تا حکمرانی و اداره اجتماع با نگاه توحیدی و رنگ (صبغه) الهی پیوند زده و معنوی شود. حتی مکاتبی بشری همچون لیبرالیسم هم که قائل به اباحی‌گری در استفاده از هر وسیله‌ای برای هدف هستند در مقام بیان و ابراز عقیده چنین جوازی را برای صاحبان مناصب و حاکمان صادر نمی‌کنند و از آن هم بالاتر اگر اخلاق‌مداری به تحصیل منافعشان لطمه نزند با مراعات اخلاق در حکومت و سیاست مخالفتی ندارند. خوب اگر چنین باشد دیگر چه تفاوتی بین اسلام و سایر مکاتب غربی و شرقی وجود دارد؟ از نگاه اسلام این موارد حداقلی است این همان خوب و اخلاقی بودن بدون حضور و نقش خداست که بسیار شکننده، غیرقابل‌اتکا، دارای ضمانت اجرای حداقلی و تابع اهداف و مقتضیات زمانی - مکانی است که می‌توان نام آن را انسانی عمل کردن هم نهاد که البته در رفتار خصمانه و منفعت‌طلبانه غرب در قبال کشورهایی چون عراق، افغانستان، فلسطین و سایر کشورهای مسلمان و حتی غیرمسلمان همین انسانی عمل کردن به‌عنوان سیاست اعلامی هم زیر سؤال رفته است.

در مقابل تطابق تعالیم اسلامی فرد مسلمان در هر پست و جایگاه، مقام و منزلت می‌بایست با حضور و نقش پررنگ خداوند متعال (نه بدون او) اخلاق را رعایت کند، به تمامی افعال و تیات خویش رنگ خدایی (صبغه الهی) بدهد و برای خدا کار کند و نه حتی کار خود را برای خدا کند؛ در یک کلام معنوی باشد که با اخلاقی بودن که معادل انسانی بودن است تفاوت آشکاری دارد. از چنین نگاهی در حوزه سیاست قدرت معنوی تولید می‌شود. قدرتی که فرد حاکم، مدیر و مسئول در آن می‌بایست بیش از دیگران خاضع درگاه الهی باشد چرا که هم مسئول است و هم بیشتر در معرض خطر فساد قدرت است و اگر رابطه خویش را با خدا اصلاح کند معنوی و خدایی شود رابطه‌اش با دیگران نیز اصلاح می‌شود. در صورت حصول چنین توفیقی، دیگر نه تنها قدرت فسادآور نخواهد بود؛ بلکه موجبات تعالی حکمرانان و صاحبان مناصب در وهله اول و به‌تبع افراد جامعه خواهد شد. در چنین اجتماعی معنوی از یک‌طرف حکمرانی، سیاست‌گذاری و مدیریت

فرد مسئول بر مردم صرفاً بر اساس ظواهر امور نخواهد بود، ژرف‌اندیش و جامع‌نگر شده و حتی می‌تواند بر بواطن امور هم دست یافته، قلوب آدمیان را تسخیر و بر دل‌های آنان مدیریت کند و از طرف دیگر از آنجا که خداوند متعال را در تمامی تصمیمات مدنظر دارد، دارای قابلیت اتکای بسیار بالایی است تا آنجا که مرئوسان برای اجرای فرامین و سیاست‌ها از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این ارتباط دوسویه حاکمان و مردم در گفتمان انقلاب اسلامی تحت ولایت امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) همواره دیده می‌شود. اما این قدرت و دولت و جامعه معنوی حاصل نمی‌شود مگر حاکم، مسئول و مدیر خود پیش‌تر و بیشتر از سایرین دل داده خداوند متعال باشد و به مرحله معنوی زندگی کردن رسیده باشد. در روایتی از رسول اکرم (ص) از عوامل مؤثر در اصلاح و یا افساد مردم و جامعه، رفتار حاکمان دانسته شده است: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ» (حرّانی، ۱۴۰۴: ۳۵). امام خمینی (ره) نیز بر این اساس اصرار داشتند که بایستی معنویت را از درون افراد به ساحت اجتماع و سیاست وارد کرد تا اهداف عالی اسلام از این طریق محقق شود. این پژوهش با رویکرد کیفی و گردآوری داده‌ها از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی درصدد طرح قدرت معنوی برخاسته از گفتمان انقلاب اسلامی و بیان ساحت آن است تا از این رهگذر بایی به ظرفیت‌های راهبردی گفتمان معنویت در عرصه قدرت و کاربردهای آن در راستای اهداف نظام انقلابی بگشاید. ان‌شاءالله.

مبانی نظری پژوهش

اگر بخواهیم یکی از اصلی‌ترین وجوه تمایز اسلام را با دیگر ادیان توحیدی که اغلب هم تحریف شده و در شرق و غرب پراکنده‌اند، برشمریم باید به معنویت اشاره کنیم.

۱. هستی‌شناسی و الله نور

از یک طرف در هستی‌شناسی، حقیقت هستی، انواع و جلوه‌های آن و روابط کلی موجودات با یکدیگر مورد بحث و کاوش، قرار می‌گیرد، از طرف دیگر جهان‌بینی چیزی نیست جز «یک سلسله اعتقادات و بینش‌های کلی هماهنگ درباره جهان و انسان، و به‌طور کلی درباره هستی» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۱۲)، پس قسمت اصلی هستی‌شناسی همان جهان‌بینی است. هر اندیشه

نظام‌مندی بر دو پایه جهان‌بینی (شناخت عالم هستی و قوانین حاکم بر آن) و ایدئولوژی (مجموعه قوانین جهت تنظیم رفتارهای انسان) استوار شده و ایدئولوژی‌ها، همواره از نوع نگرش انسان به جهان هستی متأثر بوده‌اند.

اولین سؤال در هستی‌شناسی، کیستی و چیستی خالق جهان است؟ قرآن کریم چنین پاسخ می‌دهد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ الزُّجَاةُ كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره مبارکه نور، آیه شریفه ۳۵).

در تفسیر میزان از علامه طباطبایی (ره) آمده است: «خدای تعالی دارای نوریست عمومی که با آن آسمان و زمین نورانی شده - که این همان رحمت عام الهی است - و به وسیله آن نور حقایقی در عالم ظهور نموده که ظاهر نبوده و خدای متعال ظاهر است به ذات خود و مظهر است برای دیگران و تنها چیزی که در عالم وجود به ذات خود ظاهر و برای غیر خود مظهر است، همان حقیقت نوراست؛ لذا خدای متعال همچون نوریست که آسمان‌ها و زمین با تابش او بر آن‌ها ظهور یافته‌اند، همچنان که نور حسّی نیز همین‌طور است، منتها تفاوت در اینجاست که ظهور اشیا به نور الهی، عین وجود یافتن آن‌هاست، اما ظهور اجسام کدر به وسیله نور حسّی، غیر از اصل وجود آن - هاست. در این میان خداوند نور خاصی نیز دارد - که همان رحمت خاص الهی می‌باشد - که تنها مؤمنان با آن روشن می‌شوند و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می‌یابند و آن، نور معرفت و حقیقت ایمان است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۱۶۹).

از نگاه آیت‌الله مکارم شیرازی خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن اوصاف خویش را برشمرده؛ اما به نظر می‌رسد در آیه شریفه نور خداوند به تعریف خویش می‌پردازد. با استفاده از آیه شریفه نور، این نتیجه حاصل می‌شود که اگر لازم باشد برای ذات پاک خدا، تشبیه و تمثیلی از موجودات حسّی این جهان انتخاب شود، جز واژه نور چیزی نخواهد بود. جالب توجه این است که هر موجودی به هر نسبت که با او ارتباط دارد، به همان اندازه روشنائی کسب می‌کند. اگر نور به معنای وسیع کلمه به کار برده شود، یعنی هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار و ظاهرکننده غیر باشد، دیگر به کاربردن کلمه نور برای ذات پاک او، جنبه تشبیه هم نخواهد داشت؛ چرا که چیزی

در عالم خلقت از او آشکارتر نیست و تمام آنچه غیر اوست، از برکت وجود او آشکار است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱۴:۴۷۴).

۲. انسان‌شناسی و حیّ متألّه

در هستی‌شناسی دانسته شد که خدای متعال نور محض است حال بایست به تعریف انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات می‌تواند به وصف معنویت درآید، پرداخت. از نگاه علامه جوادی آملی، انسان در قرآن کریم تعریفی دارد که کافر و مشرک را با وجود اشتراکات ظاهری با انسان‌های مؤمن شامل نمی‌شود. از آنجا که قرآن کریم مشرک و کافر را انسان واقعی نمی‌داند، غیر از حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح که در تحدید انسان به «حیوان ناطق» آمده است، فصل‌الفصول دیگری لازم است، تا کسی در فرهنگ قرآن «انسان» به شمار آید و طبق نظر قرآن، حدّ نهایی انسان، «حیّ متألّه» بودن است. اگر «تألّه» یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب‌شدن در الوهیت او، پس قرآن کریم نطق را فصل‌اخیر انسان نمی‌داند. نطق لازم است؛ ولی کافی نیست، چون اگر کسی اهل تعقل، تعلم، هنر و سیاست باشد؛ ولی این‌ها را در خدمت هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن انعام، بهیمه و شیطان است. البته چون تأله و ذوب‌شدن در خدا، در فطرت انسان تعبیه شده است، حقیقت وی نیز بیش از یک چیز نیست، پس «حیات» و «تألّه» چنان درهم‌تنیده است که واقعیت حیات انسان، چیزی جز تأله و دل‌باختگی به جمال و جلال الهی نیست و هر گونه غبار غیریت‌پذیری (کفر در توحید، نبوت، معاد و غیره) باغیرت خداخواهی او منافات دارد، زیرا ایمان ناب، تاب هیچ‌گونه شرک و تعدّدطلبی را ندارد؛ به‌گونه‌ای که اندک گزارش از غیر خدا و ذره‌ای گرایش به‌سوی غیر او مایه پڑمردگی روح با طروات توحیدی و افسردگی جان با نشاط یگانه جوست. چون حیات انسان واقعی در تأله او ذوب شده است، اگر کسی دستور خداوند را درباره نبوت پیامبری نپذیرد، تأله او آسیب می‌بیند، در نتیجه حیات وی نیز مخدوش می‌شود: «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ وَليًا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يَطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: آیا غیر خدا را ولی نعمت خویش بگیرم؟ خدایی که پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است، و اوست که به بندگانش خوراک می‌دهد و نیازهایشان را

تأمین می‌کند و به او طعام داده نمی‌شود چون از همه چیز بی‌نیاز است. بگو من فرمان یافته‌ام که نخستین کسی باشم که در برابر او تسلیم است (بیش از دیگران تسلیم او باشم)، و به من فرمان داده شده است که از مشرکان مباش» (سوره مبارکه انعام، آیه شریفه ۱۴)، (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۴۹)؛ بنابراین از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خدای انسان آفرین، آدمی را فطرتاً «حیّ متألّه» آفریده است.

۳. معنویت یعنی اشراق و تجلی نور خدا در حیّ متألّه

از آنجاکه معنویت حقیقتی است که باید به علم حضوری آن را درک کرد و نه حصولی، برای بسیاری از افرادی که آن را تجربه کرده‌اند کاملاً شناخته شده و واقعی است؛ پس تلاش برای تعریف یا توصیف آن شاید توفیقی نداشته باشد. برای آن که مفهوم معنویت در قرآن کریم کالبدشکافی شود، لازم بود با نگاهی به معارف قرآنی در مورد خدای متعال (نور) و انسان (حیّ متألّه) به عنوان مقدمات و اجزا به تعریف معنویت پرداخته شود. خداوند متعال نور محض و انسان هم بسان ظرفی است که اله معبود او را متألّهانه سرشته است به گونه‌ای که آمادگی دریافت انوار الهی را دارد؛ بنابراین مؤمنان نیز هر اندازه با خدای متعال تناسب پیدا کنند و خدایی تر شوند به منبع نور نزدیک تر شده و خود هم نورانی تر می‌شوند. پس معنویت یعنی اشراق و تجلی نور خدا در حیّ متألّه.

براین اساس معنوی شدن هم یک جریان و حرکت بی‌انتهای عمیق است. درجات و مراتب دارد. فردی که نورانی شده، معنوی است که از این معنویت و نورانیت قدرت معنوی پدید می‌آید. مهم‌ترین نیاز انسان، نورانی شدن است چون می‌خواهد به کمال مطلق یعنی خدا که نور محض است برسد و هیچ چیز او را قانع و ارضا نمی‌کند مگر قرب خداوند. هر چقدر بر نور مؤمن افزوده شود این احساس نیاز و عطش نور در او بیشتر می‌شود. انسان معنوی می‌داند که هدف از خلقت انسان در نگاه قرآنی این است که انسان نورانی شود، با خدا تناسب پیدا کرده و هر چه می‌تواند خدایی تر (معنوی) تر شود. با توجه به مباحث فوق و از نگاه نویسنده، می‌توان در یک تعریف کلی، انسان معنوی را انسانی خداگونه نامید که در مسیر تجلی اوصاف خدای متعال در خویش است.

علامت فرد معنوی چیست؟ نور و بصیرتی که رهنمون انسان در طریق خدا و ممیز حق از باطل باشد، نشان‌دهنده توفیق در مسیر معنویت است. در سوره مبارکه حدید بر این معنا دلالت شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره مبارکه حدید، آیه شریفه ۲۸).

امام خمینی (ره) نیز در معنای معنویت، به الوهیت اشاره می‌فرماید: «فرزندم کوشش کن که در صراط مستقیم که صراط‌الله است و لو لنگان‌لنگان حرکت کنی و حرکات و سکنات قلبی و قالبی را رنگ معنویت و الوهیت دهی و خدمت به خلق را برای آن که خلق خدا هستند، بنمایی. انبیای عظام و اولیای خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته‌اند، هیچ‌گاه در دنیا وارد نبوده‌اند؛ چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده است» (امام خمینی «ره»، ۱۳۶۹: ۱۲). در جای دیگر نیز ایشان رشد معنویت را در خدایی شدن می‌دانند: «امیدوارم که این معنویت رشد کند و ما را تا آخر منتهی کند به اینکه به خدا برسیم ان‌شاءالله» (امام خمینی «ره»، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۱۷۸). از کلام ایشان معنای قرآنی اختیار شده از معنویت یعنی اشراق و تجلی نور خدا در انسان دارای سرشت متألّهانه به وضوح قابل دریافت است.

ساحات قدرت معنوی

دو نوع مواجهه با دخالت اخلاق در قدرت رخ می‌دهد: یا به اخلاق احترام گذاشته می‌شود وقتی که تزاممی با منافع ندارد و حتی از رعایت آن جهت عوام‌فریبی استفاده می‌شود یا اخلاق محلی از اعراب نخواهد داشت و خلاف آن عمل می‌شود وقتی که پای منافع در میان باشد. در سیاست عرفی (سکولار) هر دو شکل برخورد کاملاً پذیرفته و حتی نهادینه شده است. در باب معنویت هم چنین حالتی پیش آمده یعنی تا زمانی که با منافع و حوزه قدرت تزامم و تعارضی نداشته باشد، کسی متعرض و معترض به آن نیست؛ اما اگر معنویت در حوزه قدرت دخالت کند و مدعی باشد، آن وقت است که قدرتمندان با معنویت دشمنی خواهند کرد. پس از تعریف معنویت به «اشراق و تجلی نور خدا در حی متألّه»، از آن جا که فرد مؤمن، رهبر مؤمنان، اجتماع مؤمنان و حکومت مؤمنان می‌توانند به معنویت متصف شوند، قدرت معنوی در چهار گونه، صورت یا ساحت متصور خواهد بود.

۱. قدرت معنوی در فرد مؤمن

اگر ایمان را با عمل صالح و نیت صادق در آمیزد، به معنویت و نورانیتی خواهد رسید که به مثابه یک منبع در او قدرت معنوی ایجاد می‌کند. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره مبارکه نحل، آیه شریفه ۹۷)، خداوند در این آیه شریفه به مؤمنان نیکوکار وعده داده است که در عین این که مانند دیگر مردم زنده و دارای حیات هستند، زندگی جدید و پاکیزه‌ای به آن‌ها می‌بخشد. نورانیت و بصیرتی توانا در تشخیص حق و باطل به آن‌ها می‌دهد. به همین سبب مؤمنان با دل و جان از دنیای مادی، با همه زینت‌ها و جاذبه‌هایش دل می‌کنند و خود را به خداوند عزتمند پیوند می‌دهند. این پیوند، حقیقت حیات طیبه است چرا که ایشان خود را به وجودی پیوند داده‌اند که ذره‌ای نقص در او راه ندارد و در آن حال، انسان چنان عزت و عظمتی در خود می‌یابد که وصف‌شدنی نیست زیرا به حیاتی دست یافته که نیستی، رنج و بدبختی در آن راه ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۴۱).

حال سؤال این است آیا در معارف دینی به صورت مستقیم به قدرت ناشی از معنویت در انسان مؤمن اشاره شده است؟ آری، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: روح مؤمن از سنگ خارا سخت‌تر و محکم‌تر است؛ الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصُّلْدِ (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳). در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْفَلَجَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ: خداوند متعال سه خصلت به مؤمن عطا فرموده است: عزت در دنیا و آخرت، رستگاری در دنیا و آخرت و هیبت در سینه‌های ستمگران» (کلینی، ۱۳۸۷: ۸/۲۳۴/۳۱۰). امام صادق علیه‌السلام نیز فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّىٰ هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاغُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ» (مجلسی، ۱۱۱۰ق، ج ۶۷: ۷۱)؛ همه چیز، حتی حشرات و خزندگان و درندگان زمین و پرندگان آسمان، در برابر مؤمن تسلیم‌اند. در ماجرای حضرت موسی علیه‌السلام آمده است وقتی چهل روز برای مناجات به کوه طور رفتند، در این مدت یک قطره آب و یک لقمه غذا نخوردند. انس و مکالمه با پروردگار هستی (غذای روح) چنان نیرو و قدرتی به ایشان داده بود که نیازی به غذای جسم پیدا نکردند. قدرت روح و اراده به نوبه خود قدرت جسمی را به دنبال دارد؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةَ: در موردی که نیت و اراده آدم قوی باشد، بدن دچار ضعف و ناتوانی نمی‌شود»

(صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۴۰۰). موارد فوق حاکی از قدرت معنوی در فرد مؤمن است که لزوماً به قدرت جسمانی محدود نمی‌شود؛ در این نوع قدرت معنوی فردی، قدرت اراده، حکمت، بصیرت، هیبت و ... دیده می‌شود.

۲. قدرت معنوی در رهبر و امام مؤمنان

انسان مؤمنی که باایمان و عمل صالح در مراتب ایمان و معنویت عروج یافته و به مقام جانشینی خدا (خلیفه‌اللهی) رسیده است، می‌تواند در مردم نیز تحوّل عمیق ایجاد کرده و جامعه‌ای معنوی شکل دهد. او با رهبری و راهبری خداگونه خود دیگر افراد جامعه را نیز بیدار ساخته و از تاریکی به معنویت رهنمون شود.

رهبری در اسلام با رهبری در مکاتب دیگر متفاوت است؛ چرا که علاوه بر وجود برخی ویژگی‌های عمومی و عرفی رهبر، متأثر از مبانی انسان‌شناسانه، هستی‌شناسانه و فلسفه سیاسی حکومت در اسلام، رهبر اسلامی واجد مختصات دیگری نیز هست. «رهبری که بشریت می‌شناسد از حدود رهبری در مسائل اجتماعی تجاوز نمی‌کند؛ ولی منظور قرآن علاوه بر رهبری اجتماعی، رهبری معنوی یعنی رهبری به‌سوی خدا است» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۷). تعبیر امام در اسلام مرادف رهبری جامعه است. قرآن کلمه «امام» را در دو دسته و گروه، بیان کرده است: «جَعَلْنَاهُمْ أَنْبِيَاءَ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا: آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند» (سوره مبارکه انبیاء، آیه شریفه ۷۳) و در جای دیگری می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْخُلُونَ إِلَى النَّارِ: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند، گردانیدیم» (سوره مبارکه قصص، آیه شریفه ۴۱). واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی و رهبری است - در فرهنگ اسلامی بیشتر در شئون اجتماعی و سیاسی به کار برده می‌شود. «در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت - مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو» (خامنه‌ای، ۱۳۹۳: ۶۰). به تعبیر استاد مطهری کلمه رهبر جنبه تحریک، سوق دادن، بردن و در راه‌انداختن دارد. «پس علاوه بر راهنمایی، سامان‌دادن و سازمان‌دادن به قوای افراد و تحریک نیروها و اندیشه‌ها و تولید شوق و رغبت در آن‌ها نیز داخل در مفهوم رهبری است.

کلمه هدایت همان طور که به معنی رهنمایی به کار رفته است به معنی رهبری و بلکه بالاتر به معنی ایصال الی المطلوب نیز به کار رفته است. شاید کلمه سیادت و قیادت و امامت در مورد رهبری بیشتر صدق کند تا کلمه هدایت» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۳).

در دوران غیبت چون امام معصوم علیه السلام حاضر نیستند، ولی فقیه که به عنوان نایب ایشان در جمع مؤمنین حاضر است، امام و رهبر مؤمنان است که به واسطه ایمان و عمل صالح آن چنان معنویت و نورانیتی دارد که کانون مودت و در پیاپی اطاعت می شود. خداوند محبت ولی عادل را به واسطه مرتبه بالای ایمان، تقوا و عمل صالح او در دل مردم می اندازد و همین عامل موجب ایجاد قدرتی معنوی در رهبر و امام می شود. در تفسیر نمونه از آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا: همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای رحمان برای آنان در دلها محبتی قرار می دهد» (سوره مبارکه مریم، آیه شریفه ۹۶) آمده است: «ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوب اند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود. روایات متعددی در شأن نزول این آیه از پیامبر اکرم صلوات الله علیه نقل شده که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است، ولی نزول این آیه در مورد ایشان به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۰۸). این محبت در دلها نسبت به ولی برای چیست؟ برای قدرت است؛ چرا که با نیل به آن جامعه قدرتمند می شود.

۳. قدرت معنوی در اجتماع مؤمنان

خداوند متعال گروه و جمع مؤمنان را دارای نوع و میزانی از قدرت معنوی می داند. جماعتی که به خدای متعال ایمان داشته و ایمان خویش را با عمل زینت داده و آن را مطابق رضایت الهی انجام می دهند. چنین جماعت و گروهی، اجتماعی معنوی شکل داده که به واسطه اعمال اجتماعی

خویش مثل امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، صبر و... نورانیت جمعی یافته و مشمول قدرت معنوی و بسیاری از سنن و عنایات الهی می شوند. امام خمینی (ره) در باب رمز پیروزی مردم ایران در جریان نهضت انقلاب اسلامی، فرمودند: «روی موازین مادی، روی موازین عادی باید با یک یورش، ما از بین رفته باشیم. باید همه ما یک لقمه آن‌ها باشیم! لکن قدرت ایمان، پشتیبانی خدای تبارک و تعالی، اتکال به ولی عصر سلام الله علیه شما را پیروز کرد. برادران من! از یاد نبرید این رمز پیروزی را» (امام خمینی «ره»، ۱۳۸۵، ج ۶: ۳۱۰). یعنی وقتی مردم ایران اجتماع مؤمنان شدند و برای هدفی مقدس (مبارزه با طاغوت) گرد هم آمدند و جهاد نمودند، به قدرت معنوی می‌رسند.

۴. قدرت معنوی در سیاست و حکومت مؤمنان

همان‌گونه که برای فرد مؤمن، رهبر (امام) و جامعه مؤمنان گونه‌ای از قدرت معنوی قائل شدیم برای دولت و نهادهای سیاسی یک کشور که ذیل حکومت می‌گنجند، می‌توان قدرت معنوی سیاسی را مطرح کرد. از یک حکومت معنوی و خدایی که در رأس آن مؤمنی صالح به‌عنوان امام و رهبر قرار گرفته است و کارگزارانی مثل خود دارد، از حکمرانی و دولتمردانی که به دنبال جلب رضایت الهی هستند قدرتی معنوی حاصل می‌شود که عنایات خداوند متعال را به خود جلب می‌کند.

«سیاست» که از ماده «ساس، یسوس» اشتقاق یافته، در کتاب‌های لغت، معانی و کاربردهای مختلفی ذکر شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: پرورش دادن، ریاست، سرپرستی، فرمان و دستور، امر و نهی و تدبیر امور. در منابع روایی شیعه نیز سیاست در معنای ریاست، سرپرستی، تأدیب و غیره به کار رفته است که در اینجا به ذکر چند حدیث اصلی اکتفا می‌شود: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَذَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَذْبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ - إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيُسُوسَ عِبَادَهُ: به درستی که خداوند پیامبرش را از نظر روحی و اخلاقی پرورش داد، پس چه نیکو به او ادب آموخت. پس هنگامی که در مراحل ادب به مرتبه کمال رسید، فرمود: حَقًّا که تو ای پیامبر! بر نیکو اخلاقی بزرگ آراسته‌ای. از آن پس خداوند امور دینی و جامعه را به او واگذار کرد تا بندگان را به خوبی تربیت و سرپرستی نماید آنان را به

کمالات بیاراید» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۶۶). امام علی علیه‌السلام در باب برتری ادب بر ثروت فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ إِلَىٰ صَالِحِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْهُمْ إِلَىٰ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ؛ مردم، به ادب درست، نیازمندترند، تا به طلا و نقره» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۴۷). حال این ادب که برتر از طلا و نقره است چگونه حاصل می‌شود؟ حضرت علی علیه‌السلام خود در این باره می‌فرماید: «بِحَسَنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ؛ با نیک تدبیری و سیاست خوب، ادب شایسته حاصل می‌شود» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۶۶). سپس ایشان شرط ورود یا موفقیت در سیاست را تربیت نفس خویشتن می‌دانند: «مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ أَدْرَكَ السِّيَاسَةَ؛ هر که نفس خود را سیاست (ادب) کند، به سیاست کردن [مردم] دست یابد» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۰). پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه نیز فرمودند: «کانت بنو اسرائیل تَسُوْسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ؛ یعنی همواره چنین بود که پیامبران بنی اسرائیل، سرپرستی و ریاست بر آنان را برعهده داشتند» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۳). پس این روایات در بطن خود هدایت، ادب و به کمال رساندن جامعه و افراد را به‌عنوان اهداف سیاست یاد می‌کنند و چنین گفتمانی برای سیاست فقط در قدرت معنوی رایج است.

قدرت در ساحت اجتماعی و سیاسی علاوه بر انتخاب‌های شخصی، برای انجام تکالیف جمعی هم لازم می‌آید. همه انسان‌ها در زندگی روزمره خود اشکالی از قدرت را اعمال می‌کنند: حاکمیت پدر و مادر بر فرزندان، معلم بر دانش‌آموز، فرمانده بر سربازان، استاد بر شاگرد، فرزند ارشد بر سایر فرزندان، مدیر بر کارمندان، کارفرما بر کارگران و غیره. اما قدرت سیاسی یا قدرت حکومت مهم‌ترین انواع قدرت‌هاست. وجود یک حکومت برای یک جامعه - که امروزه در قالب «کشور» ظهور سیاسی دارد - ضروری به نظر می‌رسد و هر حکومت برای سامان‌بخشیدن به امور داخلی جامعه خود و پیشرفت آن و همچنین برای حفظ آن از آسیب بیگانگان نیازمند قوانین مدوئی است که پشتوانه اجرای آن قدرت سیاسی است. این قدرت است که می‌تواند قوانین مصوب یک حکومت را در میان جامعه خود و در برخورد با جوامع دیگر به اجرا درآورد؛ لذا سیاست در معنای عامش علم به کارگیری قدرت جهت اهداف است. پس قدرت از مهم‌ترین موضوعاتی است که فرد، جامعه، حکومت و دولت در زمینه‌ها و ابعاد مختلف با آن روبروست.

امام علی علیه السلام به حق بشر و لزوم داشتن قدرت سیاسی تأکید و در رد استبدال خوارج می فرماید: «أَبْدَأَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ؛ مردم را امیر و فرمانروایی باید، خواه نیکوکار و خواه بدکار که مؤمن در سایه حکومت او به کار خود پردازد و کافر از زندگی خود تمتع گیرد تا زمان هر یک به سرآید» (نهج البلاغه، فزازی از خطبه ۴۰)؛ بنابراین از یک حکومت سیاسی که در رأس آن رهبری حکیم و معنوی قرار گرفته است و نهادها و کارگزارانی مثل یا پیر و خود دارد، از حکمرانی و دولت مداری مسئولانی که در پی انجام تکلیف الهی و به دنبال جلب رضایت خدا هستند، قدرت معنوی در ساحت سیاست و قدرت حاصل می شود. قدرت معنوی سیاسی می تواند خود را بازتولید کند؛ وقتی نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم میسر باشد، قدرت معنوی رو به تزاید خواهد بود. در این گونه از قدرت و سیاست معنوی، قدرت نه تنها فسادآور نیست و نباید از آن احتراز کرد، بلکه با کسب قدرت معنوی سیاسی (در سطح رهبران و مسئولان بلندپایه و ساخت قدرت) می توان موجبات تعالی مدیران و کارگزاران، سربازان و آحاد مردم جامعه را نیز فراهم آورد؛ درحالی که نقش تربیتی و اکمالی و تعالی بخش قدرت در فرهنگ غربی لیبرال یک امر غیرممکن و دست نیافتنی است.

تفاوت معنویت اسلامی و معنویت سکولار در ساحت دیانت و سیاست

دلیل اتخاذ این دو ساحت از سوی نگارنده، حقیقتی است که امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی حکیمانه به ما توجه داده اند که مردم همه شهرها در همه شرایط زمانی و مکانی به سه گروه، نظام یا مجموعه ای که عبارت اند از: فقها، امیران و طبیبان، موصوف به ویژگی هایی خاص نیاز دارند: «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةٍ - يَفْزَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فَقِيهِ عَالِمٍ وَرِعٍ، وَ أَمِيرٍ خَيْرٍ مُطَاعٍ، وَ طَبِيبٍ بَصِيرٍ ثَقَّةٍ؛ مردم هیچ آبادی ای از سه گروه، بی نیاز نیستند که در کار دنیا و آخرت خویش به ایشان پناه برند و چون آنان را نداشته باشند، شوربخت باشند: فقیه دانا و پرهیزگار، امیر نیکوکار و فرمان روا، و طبیب آگاه و مورد اعتماد» (حرانی، ۱۴۰۴ ق: ۳۲۱).

۱. تفاوت در ساحت دیانت

تفاوت‌های این دو نوع معنویت، در حوزه دین و شرع بیشتر از موارد ذیل است، منتها نگارنده تلاش دارد از چهار مؤلفه کلیدی به این موضوع بنگرد. دو مورد از سنخ اعتقاد و باور (۱- ایمان به غیب، ۲- ایمان به معاد) و دو مورد از نوع عمل و رفتار (۱- عالمان دین‌مدار، ۲- مردم دین‌دار) است.

الف) تفاوت در ایمان به غیب

در عصر مدرن، مواجهه انسان با هستی به گونه‌ای است که پیوند خود را با ساحت غیب، آسمان و امر قدسی قطع کرده و همه روابط و پدیده‌های عالم را مادّی نگرسته و علت آن‌ها را در قوانین کشف شده از علوم تجربی و اجتماعی می‌جوید و در نهایت امر توصیف و تفسیری به‌زعم خود علمی ارائه می‌کند؛ پس انتظار باور به غیب از انسان مدرن «خودخداخوانده» بی‌جاست. این در حالی است که در قرآن، ایمان به غیب اولین و مهم‌ترین نشانه متقین است که اگر این نشانه‌ها را داشته باشند، قرآن هادی آن‌ها خواهد بود. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (قرآن کریم، سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۳). در این آیه سخن از «غیب و شهود» به‌عنوان دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود، عالم محسوسات است و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا «غیب» در لغت به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حسّ ما پوشیده است به آن غیب گفته می‌شود، ایمان به غیب نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آن‌ها جدا می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا، وحی و قیامت قرار می‌دهد و به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۹).

انسان‌های معنوی ایمان به غیب را باور دارند و آن را در سبک زندگی و امور روزمره خود وارد می‌کنند. وقتی باور به غیب کارآمدی خود را نشان می‌دهد، کم‌کم جای خود را در مبانی علمی و نظریات روز باز می‌کند. ایمان به غیب موجب می‌شود انسان معنوی در دستگاه محاسباتی خود برای این دسته امور در زندگی فردی و جمعی جا باز کرده و به‌صورت تدریجی اهل کتاب و

سایر ادیان، حتی کفار و مردم بی‌اعتقاد جهان نیز با دیدن کارآمدی، به این حقایق گرایش پیدا می‌کنند. دوران کنونی زمانی است که بشر با دیدن کارآمدی گرایش پیدا می‌کند ولو این که مکانیزم را نفهمد. مثل گرایش به سمت معنویت که علی‌رغم نشناختن حقیقت معنویت، به دنبال استفاده از کاربردهای آن در مدیریت، اقتصاد و... باهدف بهره‌وری و امثال آن است. پس اگر برخی سنن و قوانین الهی غیبی با کارویژه‌شان مطرح شوند، حتی مورد توجه جوامع غیردینی و معنویت‌های سکولار هم قرار می‌گیرند. برای مثال اگر گفته شود که صدقه به صورت قطعی و تضمینی هفتاد بلا را دفع می‌کند؛ بلاهایی که لزوماً فرد نمی‌بیند و نمی‌فهمد یا خواندن دعای حضرت زهرا (س) برای رفع تب نافع است، انسان‌های عاقل این کارها را انجام خواهند داد ولو مسلمان نباشند.

ب) تفاوت در ایمان به معاد

«حقیقت آن است که زندگی انسان با مرگ در آمیخته است؛ مرگ پایان زندگی نیست، مرگ آغاز حیات دیگری است» (شهید آوینی). تنها کسانی واقعاً زندگی می‌کنند که از مرگ غفلت نکرده و نترسند. کسی که به دنیا دل بسته، می‌کوشد دائماً مرگ را نادیده بگیرد؛ به نظر می‌رسد یکی از مبانی و اصول نانوشته زندگی مدرن، غفلت است. با روش و ابزار قدرت نرم سعی می‌کند همه مردم را از مرگ غافل و مشغول به اموری کند که در سعادت آن‌ها جایی نخواهند داشت: مثل جمع‌آوری مال و ثروت، پست و مقام، شهوت و شهرت. «مؤمنان به غیب» عقیده دارند، سازنده این عالم، علم و قدرتی بی‌انتهای عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد، او ازلی و ابدی است و مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهان وسیع‌تر و پهناورتر، درحالی که یک فرد مادی معتقد است جهان هستی محدود است به آنچه می‌بیند و قوانین طبیعت بدون هیچ‌گونه نقشه و برنامه‌ای پدیدآورنده این جهان‌اند و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد. آیا این دو انسان با هم قابل مقایسه‌اند؟! اولی نمی‌تواند از حق، عدالت، خیرخواهی و کمک به دیگران صرف‌نظر کند و دومی دلیلی برای هیچ‌گونه از این امور نمی‌بیند، به همین دلیل در جامعه واجد معنویت اسلامی، برادری، تفاهم، پاکی، تعاون و... موج می‌زند و بر جهان معنویت‌های سکولار

استعمار، استثمار، خونریزی، غارت، چپاول و... حکومت می‌کند. جالب این‌که چنین سیری قهقرایی را تمدن، پیشرفت و ترقی نام نهاده‌اند.

ج) تفاوت در عالمان دین‌مدار

در حدیث فوق امام صادق علیه‌السلام فرمودند اولین نیاز هر شهری «فقیه عالم و رِع» است. یعنی عالمان دین دارای فهم عمیق در کنار تقوا (خودنگهداری) باشند تا بتوانند هادی و پناه مردم باشند. در معنویت اسلامی، اندیشیدن، فهم و درک و حتی پژوهش و تعلّم فرد عادی و عالم دین، در نسبت مستقیم با ایمان و عمل و اخلاص اوست. برعکس، علم مهجور از معنویت به‌عنوان یک نظام معرفتی، اگر چه به تسخیر طبیعت می‌رسد؛ اما در بهترین شرایط از لحاظ رابطه عبودیت و در مرتبه پایین‌تر در مقام اخلاقی (انسانی) رفتار، خنثی است. اتفاقات تاریخ به‌ویژه قرن اخیر - بمباران اتمی آمریکا و غیره - نشان داد دانشمندان سکولار، مسئول نتایج کاربردهای علمشان در دولت‌های ظالم و مستکبر هستند، کاربردهایی که هم محیط طبیعی و هم کیفیت و حتی استمرار حیات بشری بر روی کره زمین را تهدید می‌کند.

در غرب عالمان دینی و اربابان کلیسا و کنشت چند صدسال است که در اثر عملکرد بد در قرون وسطی، مرجعیت خویش را در بین مردم از دست داده‌اند. «روحانیتی که غرب قبل از رنسانس اروپا به آن دچار بود - آن کج‌فکری‌ها، آن واپس‌گرایی‌ها، آن تعصب‌های عنادآمیز و به کلی دور از عقل و منطق - واکنش همین‌ها هم بود. وقتی با علم و پیشرفت مخالفت می‌کردند و انسان‌ها را به جرایم موهوم، زنده‌زنده در آتش می‌سوزاندند - این مربوط به همین دو سه قرن پیش اروپاست؛ مال خیلی قدیم نیست - وقتی خرافات زشت بر همه شئون فکری و معنوی اروپا و کلیسای آن روز حاکم بود، نتیجه‌اش می‌شود همین چیزی که در اروپا پیش آمد و اروپا را در این سرراشید انداخت» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۰۸/۲۰).

د) تفاوت در مردم دین‌دار

قرآن تفاوت فرد معنوی و متدین با انسان بی‌دین را، حیات طیّبه می‌داند (قرآن کریم، سوره مبارکه نحل، آیه شریفه ۹۷). مؤمنان با دل و جان از دنیای مادی، با همه زینت‌ها و جاذبه‌هایش دل می‌کنند و با انجام دستورات الهی خود را به خداوند پیوند می‌دهند؛ این پیوند حقیقت حیات طیّبه است. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۴۱). التزام به دین در زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی یک

ملت و کشور نتایج فراوانی دارد. یک نمونه اعلایش در جریان طوفان الاقصی و مقاومت عاشورایی مردم غزه و حماس در مقابل وحشی گری رژیم سفاک صهیونیستی به نمایش درآمده است. افکار عمومی جهانی با مشاهده مقاومت و عزت مظلومانه و مقتدرانه مردم خرد و کهن سال غزه در مورد اسلام و قرآن مبتلا به سوال و مسئله شده و حتی برخی به آئین اسلام درآمدند.

۲. تفاوت در ساحت سیاست

از یک حکومت معنوی و خدایی که در رأس آن «امیر خیر مطاع» و «فقیه عالم ورع» قرار گرفته است و کارگزارانی در مسیر خود دارد و از حکمرانی و دولت مداری مسئولانی که به دنبال جلب رضایت الهی هستند حکومت و سیاستی معنوی حاصل می شود که عنایات خداوند متعال را جلب می کند. امام خمینی (ره) تفاوت اصلی نظام اسلامی را با سایر نظام ها در معنویت آن می دانستند در حالی که تمام حکومت های دیگر در پی مادیات هستند. «اینکه توهم می شود که فرق ما بین رژیم اسلامی انسانی با سایر رژیم ها این است که در این عدالت هست، این صحیح است لکن فرق این نیست. فرق ها هست. یکی از فرق هایش قضیه عدالت اجتماعی است. هیچ یک از رژیم های دنیا، غیر از آن رژیم توحیدی انبیا، توجهش به معنویات انسان نبوده است؛ در نظر نداشته است که معنویات را ترقی بدهد. آنها همه در دنبال این بوده اند که این مادیات را استفاده از آن بکنند و یک نظام مادی در عالم ایجاد کنند» (امام خمینی «ره»، ۱۳۶۸، ج ۲۵۵: ۸). در نگاه معنوی امام (ره) قدرت فی نفسه نه تنها فسادآور نیست؛ بلکه با معنوی شدن می تواند موجبات تعالی حاکمان، مسئولان و مردم جامعه را فراهم آورد. نقش تربیتی و اکمالی داشتن قدرت در فرهنگ غربی لیبرال یک امر غیرممکن و دست نیافتنی است. «هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود... ائمه و فقهای عادل موظف اند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند» (امام خمینی «ره»، ۱۳۶۹: ۵۵).

نسبت قدرت معنوی و گفتمان انقلاب اسلامی

امروزه و در عصر مدرن، جهان با انسانی خود بنیاد و بریده از خداوند و ساحت غیب مواجه است که قوانین و روابط عالم را فقط از در امور تجربه‌شدنی می‌فهمد و می‌پذیرد؛ یعنی چیزی را که صفت علمی به معنای تجربه در آزمایشگاه علوم طبیعی و علوم اجتماعی نداشته باشد، موهوم دانسته و منکر می‌شود. در عصر مدرنیته و دنباله‌اش (پسامدرن)، معنویت سکولار و نهیلیستی (هیچ‌انگارانه) غربی با پشت‌پازدن به معنویت خدا محور و تکلیف مدار، بر طبل آزادی مطلق انسان و فردگرایی می‌کوبد و از این رهگذر همه حقایق معنوی را مدفون کرده است. «بشر در سایه تفکر اومانیستی و در جهت نظام‌های انسان‌گرا، نه فقط به انسانیت و آسایش دست نیافت، بلکه بیشترین جنگ‌ها و کشتارها، بدترین قساوت‌ها، زشت‌ترین رفتارهای انسان با انسان در این دوره به وجود آمد... مراجعه کنید به ادبیات این‌ها که نشانه واقعیت‌های زندگی آن‌هاست. هنرشان، ادبیاتشان نشان می‌دهد که در زندگی‌شان چه می‌گذرد. آدم‌کشی برای آن‌ها یک کار بسیار آسانی است. از این طرف هم در داخل اجتماعات مردمی‌شان، در میان جوان‌هایشان، افسردگی، یأس از زندگی و شوریدن بر آداب اجتماعی زندگی دیده می‌شود. نوع لباس پوشیدن‌ها و نوع آرایش کردن‌های این‌ها غالباً به‌خاطر این است که جوان از فضائی که بر او حاکم است، به ستوه آمده. این تجربه شده مکتب‌ها و نظام‌هایی است که غربی‌ها درست کرده‌اند. عامل همه این‌ها هم این است که این‌ها از دین، از معنویت، از خدا دور شده‌اند» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۸/۰۸/۰۴).

در این میان انقلاب اسلامی ایران، بر خلاف روند جاری حاکم بر جهان و بر خود ایران دوره پهلوی، اتفاق افتاد؛ برعکس شرق و غرب عالم که در قرن ۲۰ و در ادامه رنسانس و شکل‌گیری مدرنیته به‌عنوان یکی از پیامدهای آن، با مکاتب مارکسیسم و لیبرالیسم تکلیف خود را با دین و معنویت یکسره کرده و حتی سرستیز با آن برداشته‌اند، امام خمینی (ره) با توجه به فطرت الهی مفطور در سرشت مردم مسلمان و شیعه ایران، تحولی درونی در ایشان ایجاد کرد. این رهبر الهی، معنویت اسلامی فردی در کنج مساجد و خانقاه خفته را، اجتماعی و سیاسی کرد و برای مستبدان داخلی و مستکبران جهانی خط و نشان کشید و مستضعفان عالم را به رهایی از یوغ بردگی ستمکاران امیدوار ساخت. جمهوری اسلامی ایران در پرتو معارف اسلام و انقلاب اسلامی، در همه امور فردی و اجتماعی، فکر و حرف تازه دارد که کمابیش در ساختار نظام، مدیریت

کارگزاران و رفتار مردم در حوادث گوناگون داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها را نسبتاً موفق، عمل و تجربه کرده و اندوخته است.

گفتمان انقلاب اسلامی با داشتن قدرت معنوی نسبت به سعادت انسان‌ها خود را مسئول می‌داند. «فلسفه خلقت انسان»، تکامل معنوی است و زیستن در دنیا و بهره‌مندی از نعمات مادی و حضور در جامعه، همه‌وهمه در حکم «مقدمه» ای بر تحصیل فضایل معنوی و الهی است. حال آن که در انگاره «توسعه تجدیدی»، همه چیز به دنیا و مادیات و لذایذ محسوس آن فروگامیده می‌شود و انسان از فلسفه وجودی خویش دور می‌افتد. چنین تفاوت بنیادینی، به شکافی بزرگ در «سیاست‌گذاری اجتماعی» نیز می‌انجامد؛ چنان‌که رویکرد سیاستی در دولت اسلامی، «آخرت اندیش» است و در دولت سکولار، «دنیا بسنده».

فلسفه سیاست، بر پایه پاسخ به دو سؤال دیرین است: «چگونه باید حکومت کرد؟» و «چه کسی باید حکومت کند؟». پس افزون بر سازوکار حکومت کردن، حاکم نیز مهم است؛ چراکه نمی‌توان همه چیز را به ساختارهای بیرونی ارجاع داد و از آن‌ها انتظار مهار و نظارت حداکثری داشت، بلکه خود شخص نیز باید آن‌چنان باشد که ارزش‌ها در وجود او، محقق و مجسم باشند و این امر، بر صلاح و سعادت معنوی مردم اثر مستقیم و عینی دارد. برترین مثال معاصر در این زمینه، حاکمیت امام خمینی (ره) است که حضور سیاسی‌اش آن‌چنان بامعنا و معنویت و ارزش‌های قدسی آمیخته بود که جامعه را نیز در پی خویش روان ساخت و بسیاری از مردم، شیدا و شیفته معناندیشی و عرفان‌خواهی ایشان بودند و سبک زندگی خویش را بر اساس دلالت‌هایی که از مشاهده او دریافت می‌کردند، دگرگون ساختند و به قافله قدسی انقلاب پیوستند (جمشیدی، ۱۴۰۱: ۱۲).

حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه ضمن بحث درباره این که حقوق همواره طرفینی است، در خصوص حقوق متقابل مردم و حکومت می‌فرماید: «بزرگ‌ترین این حقوق متقابل، حق حکومت بر مردم و حق مردم بر حکومت است. فریضه الهی که برای همه بر همه حقوقی مقرر فرموده، این حقوق را مایه انتظام روابط مردم و حکومت و عزت دین قرار داده است. مردم هرگز روی سلاح و شایستگی را نخواهند دید مگر حکومتشان صالح باشد و حکومت‌ها هرگز به صلاح

نخواهند آمد مگر توده ملت، استوار و با استقامت شوند. هرگاه توده ملت به حقوق حکومت وفادار باشند و حکومت حقوق مردم را ادا کند، آن وقت است که ارکان دین برپا خواهد شد. آن وقت است که نشانه‌ها و علائم عدل، بدون هیچ‌گونه انحرافی ظاهر خواهد شد. آن وقت است که سنت‌ها در مجرای خود قرار خواهد گرفت و محیط و زمانه محبوب و دوست‌داشتنی می‌شود و دشمن از طمع‌بستن به چنین اجتماع محکم و استواری مأیوس خواهد شد (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶).

این جملات نشان می‌دهد اگر حکومت و سیاست در مسیر صحیح خود بیفتد نه تنها قدرت فسادآور نخواهد بود؛ بلکه موجب تعالی فرد صاحب‌منصب و حتی اعضای جامعه خواهد شد؛ چگونه؟ وقتی حکومتی اسلامی تشکیل شود که به اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام به‌عنوان هدف اولیّه پردازد، هدف غایی یعنی ساختن جامعه توحیدی از جهان مادی در صورت معنوی و الهی شدن میسر می‌شود؛ در این صورت است که حکومت اسلامی، جلوه‌ای از جلال الوهیت می‌شود: «اسلام در همه چیزش، اصلش آن مقصد اعلی را خواسته... اگر نظر به انسان بکند به‌عنوان این است که یک موجودی است که از او می‌شود یک موجود الهی درست کرد. تربیت‌های اسلام تربیت‌های الهی است؛ چنان‌که حکومت اسلام حکومت الهی است. فرق ما بین حکومت‌های دیگر با حکومت اسلام این است که آن‌ها حکومت را می‌خواهند برای این که غلبه کنند بعضی بر بعضی و سلطه پیدا کنند یک عده‌ای بر عده دیگر؛ اسلام نیست؛ این منظورش نیست... حکومت اسلامی هم این طوری است که می‌خواهد حکومت الله در عالم پیدا بشود؛ یعنی می‌خواهد سرباز مسلمان با سربازهای دیگر فرق داشته باشد: این سرباز الهی باشد. نخست‌وزیر مسلم با نخست‌وزیر سایر رژیم‌ها فرق داشته باشد؛ این یک موجود الهی باشد. هر جا یک مملکتی باشد که هر جایش ما برویم صدای الله در آن باشد. اسلام این را می‌خواهد. اسلام از کشورگشایی می‌خواهد که الله را در همه عالم نمایش بدهد؛ تربیت الوهیت بکند در همه عالم، تربیت انسانی بکند؛ انسان را برساند به آنجایی که «در وهم تو ناید آن»... آن علاوه‌ای که در اسلام هست، آن جنبه معنویّت و روحانیت و الوهیت مسئله است» (امام خمینی «ره»، ۱۳۷۸، ج ۴۳۸:۸). در نهایت باید متذکر این نکته شد که مطابق آیات قرآن هر فرد به تنهایی و حتی در کاخ فرعون هم می‌تواند معنوی شود و تحت ولایت الهی درآمده به نورانیت برسد.

نتیجه گیری

احیای خدا در ساحت معرفت و احیای معنویت در ساحت روابط انسانی و اجتماعی از مهم ترین دستاوردها و پیام های امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی برای جهان بشریت است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. آنچه که امروز در تمدن غرب وجود دارد بر مبنای خداگشتی در ساحت معرفت است. تمدن غربی یا همان جبهه باطل و نظام سلطه که نتوانسته است میل به پرستش و خداخواهی را طی سالیان دراز و با ترندهای متنوع در انسان نابود کند، امروزه می خواهد به بشر اثبات کند بدون نیاز به خدا می توان همه چیز داشت و هیچ کمبودی حس نکرد. حتی پا را فراتر نهاده مدعی است می توان بدون حضور، نقش و اعتقاد به خداوند خوب و اخلاقی بود و معنوی زندگی کرد و فرهنگ لیبرال دموکراسی جوابگوی همه نیازهای انسان هزاره سوم است. گفتمان انقلاب اسلامی با رهبری حکیمانه امام خمینی (ره) و امام خامنه ای (مدظله العالی)، معنویت را از درون افراد به اجتماع و در مرحله بعد به سیاست و حکومت وارد کرده و نشان داد که سعادت دنیا و آخرت انسان ها تنها در پرتو مردم سالاری دینی مبتنی بر معنویت اسلامی و بهره مند از قدرت معنوی محقق می شود و حکومت های پرمدعای به ظاهر دموکراتیک، بشریت را به بردگی می کشانند. امام خمینی (ره) در مصاحبه با رادیو و تلویزیون هلند درباره ماهیت تمدن اسلامی می فرمایند: «رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی ای که ما می خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام، کامل تر از دموکراسی غرب است» (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۴:۳۱۴).

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه بر اساس المیزان از سیدمحمدرضا صفوی، (۱۳۹۰)، تهران: دفتر نشر معارف.
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی (۱۳۷۶)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۷۸)، غررالحکم و دررالکلم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمشیدی، مهدی، (۱۴۰۱)، آن تذکر رسولانه و این گشودگی قدسی، خردنامه، شماره ۱۲.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۶)، تفسیر انسان به انسان، قم: نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: نشر اسراء.
- خامنه‌ای، سید علی، (۱۳۹۳)، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران: انتشارات صها (فرهنگی هنری ایمان جهادی).
- خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۶۱)، صحیفه نور، تهران: وزارت ارشاد.
- خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۶۹)، ولایت فقیه، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۸۴)، تفسیر سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار الشّامیه.
- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۰۴ق)، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین.
- طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۴)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۱۰ق)، بحارالانوار، قم: انتشارات اسلامیّه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۴)، به سوی او (مشکات)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۵)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۱)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

